

جوان و مقتضیات جوانی

<?xml encoding="UTF-8?">

گفت و گو با آیت الله سید محمد حسین فضل الله - بیروت

اشاره

یکی از ظریف ترین ابعاد فعالیت آیت الله سید محمد حسین فضل الله سطح و عمق ارتباطی است که ایشان با نسل جوان در کشور لبنان برقرار کرده است. درک درست اقتضائات و شرایط جوانی و ویژگی های خاص دوران جوانی، این امکان را به فضل الله داده است تا آموزه های دینی را به طرز همنمندان و آگاهانه از دریچه عقل و عاطفه و احساس و فعالیت وارد ذهن و ضمیر و وجود جوانان مسلمان نماید. در جامعه چندمذهبی و طایفه ای لبنان پرسش هویت، پرسش دشواری است که پاسخ آن از عهده کسانی که نیت فهم روزگار و زمانه و اوضاع موجود را ندارند بر نمی آید. فضل الله به گواهی فعالیت های بی وقفه نیم قرنه اش در لبنان و کامیابی اش در تربیت چندین نسل از جوانان متعهد و ملتزم و متدین توانسته است از شکل گیری بحران هویت در بین نسل جوان مسلمان جلوگیری کند. گفتمان فضل الله دایره ای وسیع تر از حساسیتهای طایفه ای و مذهبی دارد. از این رو وی به حکم اعتقادش که همواره اسلام را در اندازه تمام جهان، سزاوار طرح می داند، از محدود کردن جریان اسلامی معاصر به مرزهای مذهبی و برانگیختن حساسیتهایی که نتیجه ای جز به بار آوردن زیان برای حرکت اسلامی ندارد، می پرهیزد. وی نیک دریافته است که راه ورود به عرصه فکر و دل جوانان به کارگیری زبان استعلایی و سخن گفتن از پشت ابرها با آنان نیست. از این رو چنان که در این مصاحبه نیز به صراحت و صداقت بیان می دارد، همانند یک عضو از جمع جوانان به سخنانشان گوش می دهد و عناصر اثرگذار بر ذهن و روان جوانان را می شناسد و حتی کتابها و داستانها و رمانهای اثرگذار بر جوانان را مطالعه می کند و به گونه ای جدی و واقعی وارد گفت و گو با جوانان می شود. وی در این گفت و گو طرف مقابل را تا حدی به رسمیت می شناسد که خود را ملزم به آموختن از تجربه و فکر او می داند و در صدد تحمیل یافته های فکری خویش بر او نمی آید. برای نگارنده بسیار شگفت آور بود زمانی که از جوان اهل قلم و روزنامه نگاری به نام خالد اللحام شنید که در معرفی خود می گفت: من سنی ام ولی در عین حال از سید محمد حسین فضل الله تقلید می کنم.

پیش تر ترجمه کامل کتاب «دنیا الشباب» با عنوان «دنایای جوان» از این قلم به صورت مسلسل در مجله پیام زن به چاپ رسید و به زودی از سوی انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی در قالب کتاب چاپ و منتشر خواهد شد.

جوان را چگونه تعریف می کنید؟

جوان، انسانی است که وارد مرحله بلوغ شده و این مرحله خود، آغاز جوشش و بیداری غرایز و پیشاپیش همه آنها، غریزه جنسی است. این غریزه در ابتدای بیداری، بر احساسات و مشاعر و روابط و نوع نگرش جوان نسبت به جنس مخالف فشار می آورد.

در این مرحله، قوه رشد و نمو در درون وجود انسان فعال می شود که با اراده و عناد با مسایل زندگی روبه رو می شود و گاه که شخص در انتخاب این یا آن راه یا برقراری این یا آن رابطه سر در گم ماند، عامل حیرت هم به اراده

و عناد (سرکشی) افزوده می شود.

جوان، انسان این مرحله است که گاه تا نزدیکی چهل سالگی هم ادامه دارد. و در این دوره در وضعیت غیر عادی روانی - که بر همه ابعاد زندگی اش سایه می افکند - به سر می برد. چه بسا که انسان در این دوره حالت ناآرامی و پریشانی جنسی و عدم توازن در ارتباط با واقعیات را به خود ببیند.

گرایش به مدهای غربی در شکل و رفتار بسیاری از جوانان مشاهده می شود، مثلاً موی سرشان را به شیوه مدهای غربی آرایش می کنند. تحلیل شما از این پدیده چیست؟

ویژگی بارز دوره جوانی، نداشتن مبنای ثابت فکری و روشی و عملی در زندگی است که بسیاری را به تقلید از دیگران مایل می کند. طبیعی است هرچه قدرت نفوذ دیگری در وجدان جوان بیشتر باشد ارتباط جوان با او بیشتر خواهد بود. چه این قدرت در ورزش باشد یا در هنرپیشگی و بازیگری و یا خوش صدایی و خوش سیمایی و یا قدرت اجتماعی و سیاسی و ... ملاحظه می کنیم که فقدان مبنا و پایه فکری و روحی، انسان را به جست و جوی عواملی وادار می دارد که این خلاء را پر کنند. از این رو اقدام به تقلید از آنان و تشبه به آنان می کند و چنان می شود که گویی تجسم آن هنرپیشه بزرگ یا آن ورزشکار مشهور است. وقتی که انسان خلاء درونی داشته باشد و دارای اعتماد به نفس نباشد، دیگرانی که دارای نوعی قدرت و تأثیرند از بیرون می آیند و خلاء او را پر می کنند.

این مدگرایی آیا تهدیدی برای ارزشهای فرهنگی و اخلاقی به شمار نمی آید؟

البته این وضعیت، مختص شرق نیست و در غرب هم وجود دارد. در غرب هم با نشان دادن تصویر فلان زن یا مرد مشهور با فلان لباس آن را مد می کنند و رواج می دهند. غالباً هم از هنرپیشه های زن و مرد و خوانندگان زن و مرد و افراد نام و نشان دار استفاده می کنند.

در فرایند جذب و شیفتگی به دیگران و استغراق در آنان که نوعی شخص پرستی است، نسل جوان و حتی بزرگترها هم به تقلید کشیده می شوند. من معتقدم که مدگرایی در غرب بیشتر از شرق رواج دارد. در بررسی این مسأله بویژه در جوامع شرقی ملاحظه می کنیم که مدگرایی از نقطه ضعفی که در سنت و میراث شرقی وجود دارد آغاز می شود. زیرا علت اینکه انسان شرقی در پوشش یا آرایش سر و صورت از دیگران تقلید می کند باور داشتن به جنبه زیبایی شناختی آن لباس و شکل نیست بلکه تنها از آن رو که فلان زن یا فلان مرد در چنان هیأتی ظاهر شده، شیفته و دل باخته شده و تن به تقلید داده و از خودی خود خارج شده است.

ما معتقدیم که این حالت نشانه ضعف شخصیت است. زیرا شخصیتی که خود را حرمت می نهد شخصیتی است که در ابعاد مادی هم مانند نوع پوشش و آرایش و ... تابع خرد باشد و تناسب و عدم تناسب آن را با شرایط و اوضاع خویش بسنجد. اما اینکه تنها برای تقلید از فلانی لباسی را برگزیند که تناسبی هم با زیبایی اندامش ندارد و یا نوع آرایش و پیرایشی را انتخاب کند که سر و صورتش را زشت می کند، دلیل ضعف شخصیت اوست.

ممکن است کسی بگوید: این که حرام نیست و برای انسان جایز است هر نوع لباسی را که خواست بپوشد و هر الگویی را در آرایش و پیرایش سر و صورت که خواست برگزیند و ابزارهای زیبایی و مد و ... را به کار گیرد و ...

سخن ما این است که اسلام از هر مسلمانی خواسته تا شخصیت مستقلی متناسب با وضعیت فردی خود از جهت بدنی و روحی داشته باشند. مثلاً پوشیدن لباس زن را بر مرد و به عکس، از دیدگاهی اسلامی مردود است.

یا تشبّه به کفار محکوم است. از این احکام درمی یابیم که اسلام از زن خواسته است در نوع پوشش و آرایش و رفتارش، بُعد مؤنث بودن شخصیت خویش را لحاظ کند، چنانکه مرد هم باید شأن مذکر بودن خویش را مراعات کند.

از این جا به موضوع دیگری منتقل می شویم، اینکه هر ملتی باید سنتها و آداب و رسوم خویش را - که بد بودن یا مخالف شرع بودن آن احراز نشده - داشته باشد. بنابراین ما معتقدیم جوانانی که چشم به هیأت و شکل و شمایل دیگران دارند حرمت فردی و استقلال شخصیتی خویش را نادیده می گیرند. یعنی اگر از آنان بپرسی که در این نوع آرایش و پیرایش چه خصوصیات زیبایی وجود دارد؟ جواب می دهند: مد چنین است یا امروزه روزگار چنان است و یا در غرب این گونه است. روشن است که چنین شخصی قانع نشده و باور نیافته است.

ما نمی گوییم که انسانها بر شکل و لباس معینی جمود ورزند. در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که: «بهترین لباس هر زمانی لباس مردم همان زمان است.» لباس هم تنوع و تحول می یابد. حتی می توان نوع لباس دیگران را هم به گونه ای الگوبرداری کنیم که همه مردم را شامل شود و مختص گروهی خاص و انگشت نما نباشد، مانند پوشش رایج امروزه که قبلاً فقط ویژه غربیان بود اما امروزه پوشش جهانی شده است. شاید علت جهانی شدن پوشش غربی هم این بوده که این نوع لباس ساده تر و برای تحرک راحت تر است. حرف ما این است که انسان نباید تسلیم مد شود و با ریسمان مد به چاه برود بلکه باید برگزیند و انتخاب کند.

مشاهده می کنیم که مشکل ایدز که در غرب زاده شد، امروزه شرق و بسیاری از کشورهای اسلامی را تهدید می کند. تحلیل شما از این مشکل و فرهنگ پیشگیری از آن چیست؟

مشکل ایدز زاده بی مبالاتی و انحراف جنسی است و از طریق انتقال و سرایت از شخص بیمار در روابط غیر بهداشتی زن و مرد شیوع می یابد. این مشکل به شکل بحرانی جنسی در غرب وجود دارد و مشابه آن در شرق هم از دیرزمان تاکنون وجود داشته و دارد. انحراف جنسی در شرق وجود داشته است. بسیاری از مردم هم چنین بیماری ای می شوند و می میرند بی آنکه علت بیماری اشان شناخته شود. اما سپر حفاظتی ای که شرق را از گرفتار آمدن به چنگ این بیماری به شکل گسترده باز داشته، سنتها و آداب و عاداتی است که روابط جنسی را در شکل قوانین و مقررات تنظیم می کند. به موجب این قوانین عرفی و شرعی است که زن شرقی تنها با یک مرد زندگی می کند و بسیار کم اتفاق می افتد که زن شرقی در اثر رابطه با مردان متعدد به این بیماری گرفتار شده باشد.

ظهور این بیماری در غرب به دلیل بحران و افسارگسیختگی در روابط جنسی بود و شیوع و انتشار آن از طریق آزادی جنسی ای که غرب به آن ملتزم است. پس از غرب، منطقه دیگری که این بیماری در آن شیوع گسترده یافته، افریقا و دیگر کشورهایی هستند که آزادی جنسی در آنها رواج دارد. آزادی جنسی، انتقال و سرایت این بیماری را بسیار تسهیل می کند.

برای پیشگیری از این بیماری در جوامع اسلامی، ضروری است تا در جهت تقویت تعهد و التزام دینی در ضمیر جوانان بکوشیم و از دختران و پسران بخواهیم تا همانند گذشته، بُعد جنسی را در چارچوب مقررات شرعی نگاه دارند و روابط جنسی در جوامع اسلامی همان انضباط گذشته را داشته باشد.

امروزه در روابط جوانان با خانواده ها نوعی شکاف فرهنگی مشاهده می کنیم. پدران به لحاظ فرهنگی از فرزندان خود بریده اند و این سبب می شود که محیط خانواده محیطی دوگانه و دوشقه باشد و مشکلاتی از پی این به بار آید. با این پدیده چه باید کرد؟

در حدیثی از رسول خدا(ص) چنین آمده که «بزرگترهائتان را احترام کنید و به کوچکترها مهربانی کنید.» این حدیث به ما می گوید که احترام کوچکترها به بزرگترها تنها بر اساس تقدم سنی است و نه بر مبنای حق و حقانیت داشتن آنچه که بزرگترها به کوچکترها عرضه و پیشنهاد می کنند. زیرا آنها چه بسا آگاهی و تحصیلات و فرهنگ دانشگاهی جوانان را نداشته باشند، اما در عین حال تجربه بیشتری دارند. زیرا اگر جوانان، اکتشافات دیگران را در لابه لای سطور می خوانند، بزرگان در لابه لای تجربه شان این نظریات را یافته اند. از این رو برخی بزرگترها آگاهی بیشتری از جوانترهایی که دروس دانشگاهی بیشتری خوانده اند دارند. گاه در مقایسه یک مهندس درس خوانده دانشگاه و یک بنای معمار کشف می کنیم که آگاهی و تخصص این معمار سنتی که دهها سال عمرش را بر سر این کار گذاشته، از آن مهندس دانشگاهی بیشتر است. زیرا مهندس تنها نظریات مهندسی را خوانده است ولی معمار، طبیعت زمین و جامعه و جغرافیا را بیشتر از او درک می کند. آن مهندس نیازمند تمرین و تجربه های فراوان است تا به سطح این معمار برسد. همچنین است در کار کشاورزی و ...

من ادعا نمی کنم که این حکم همه جا جاری باشد. اما مثلی عربی داریم که می گوید: «از آزموده (تجربه کرده) بپرس و از حکیم مپرس» زیرا فرد آزموده نظریه و اجرا را یکجا می داند ولی حکیم که مراد از آن روشنفکر و تحصیلکرده است، فقط نظریه را می داند و نه اجرا را. بنابراین کوچکترها باید بدانند که چیزهای زیادی را می توانند از بزرگترها فرا بگیرند و فراموش نکنند که آنان نقش حیاتی و انسانی تعیین کننده ای در فراهم آوردن اسباب آموزش و تحصیل و آگاهی برایشان داشته اند. اگر تلاش پدر و رنج و زحمتهای او برای فراهم آوردن اسباب راحتی خانواده نبود، فرزندش نمی توانست وارد مدرسه شود و کتاب بخرد و در عرصه اجتماع عرض اندام کند.

بنابراین کوچکترها باید بدانند که بزرگتر به سبب عناصر متمایزی که در شخصیت اوست شایسته احترام است. بزرگتر هم باید به کوچکترها لطف و محبت داشته باشد، تا حدی که دقت و توجه کند که تجربه آنان تجربه ای ابتدایی است و غنای کافی ندارد زیرا تازه پا به عرصه حیات اجتماعی نهاده اند و در عین حال باید به یاد آورد زمانی که کم سن و سال بود چه احساسات ناخوشی نسبی به زورگویی ها و خشونت های پدر خود داشت؟ و در رابطه اش با دختر و پسر جوانش این خاطره را به یاد داشته باشد و بداند که آنان آرزوها و رؤیاهایی جدا از آرزوها و رؤیاهای پدر و مادر در سر می پرورند و مشکلات فراوانی دارند. پدر و مادر باید این رؤیاها و مشکلات را مطالعه و درک کنند تا بتوانند به شکلی طبیعی و آرام آنان را وارد عرصه زندگی نمایند و عرصه را به رویشان بگشایند.

آیا اجبار و به کارگیری خشونت راه مناسبی برای هدایت جوانان است؟

امکان ندارد که کسی با زور و اجبار، انسانی را هدایت کند. زیرا گمراهی ناشی از تصورات فکری نادرستی است که شخص از راه خواندن و دیدن و رابطه با دیگران به دست می آورد. این فرایند سبب می شود که پای بندی او به این تصورات، محکم و ریشه دار شود زیرا روشی است که او انتخاب کرده است.

اجبار و خشونت سبب می شود که چنین شخصی احساس محرومیت و عقده روانی نماید و در افکار خود سرسختی و تعصب به خرج دهد. زیرا خشونت های بدنی و روانی مانند زدن و حبس کردن و ممنوع سخن کردن و ... امکان ندارد که فکرش را دگرگون کند. زیرا خشونت بر فکر کارساز نیست و چه بسا واکنش های شدیدی در پی دارد.

راه درست این است که با فرزندانمان دوستی پیشه کنیم و با آنان وارد گفت و گو شویم. در جایی هم که ضروری است به جوان فشار آورده شود، فشار روانی را برگزینیم که بهتر می تواند روند فکری جوان را تغییر دهد. در عرصه اجتماعی هم می توان با فراهم آوردن محیط اجتماعی و زمینه روانی - روحی مناسب فضای بهداشتی ای پدید آورد و آفاق اندیشه درست را به روی جوان گشود. عضویت جوان در گروه های اجتماعی سالم و وارد کردن او به عرصه گفت و گو با مسؤولان و مدیران و عالمان دین در باره آنچه که می اندیشد، به او نشاط و پویایی می بخشد.

روش گفت و گو با جوانان بهترین راه ایجاد تغییرات مثبت در افکار و رفتارشان است. این همان روشی است که قرآن سفارش می کند: «قل لعبادی يقولوا التی هی احسن» (اسراء/53) «به بندگانم بگو آنچه را که بهتر است بگویند.» و «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن» (نحل/125) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای.» و «لا تستوی الحسنة و لا السيئة ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کأّنه ولی حمیم» (فصلت/34) «و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن. آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد.» راه دعوت، خشونت نیست. راه دعوت سخن نیک و روش نرم و ملایم است. درست است زمانی که خطری از جانب جوان، خود او و یا جامعه را تهدید می کند باید خشونت را به کار گرفت. اما به گونه ای که شأن انسانی او را ویران نکند و مشکلات ما را افزایش ندهد. زیرا، می خواهیم مشکلی را حل کنیم و نه اینکه مشکلاتمان را بیشتر کنیم. اعمال خشونت به شیوه نادرست به جای حل مسأله مشکلات فراوان در پی دارد. اعمال خشونت باید در حد عملیات جراحی مطالعه و بررسی شود که تنها به عنوان آخرین راه و فقط برای نجات زندگی انسان تجویز شود و چنان نشود که خود این عمل جراحی باعث مشکلات متعدد دیگر شود.

مهمترین مسایل و مشکلاتی که امروزه جوانان مسلمان و بویژه دانشجویان مسلمان با آن روبه رو هستند چیست؟

مهمترین مشکلات جوانان مسلمان، فقدان برنامه ریزی اجتماعی در زمینه خواسته ها و نیازهای جوانان در زمینه های سیاسی و فرهنگی و فکری است. در عرصه اجتماعی با نوعی هرج و مرج در بعد فرهنگی رویارو هستیم که فاصله زیادی بین فرهنگ اسلامی - که با شیوه های سنتی عرضه می شود - و بین فرهنگ جدید - که با روشهای تازه عرضه می شود - وجود دارد.

سبب این شکاف مبلغان و فعالان اسلامی ای هستند که بر روش سنتی پای می فشردند و اسلام را به گونه ای عرضه می کنند که با ذهنیات و آگاهی های جوانان از واقعیات و آرمانگرایی و رویکردشان به آینده متناسب نیست. این مشکل بزرگی است. ملاحظه می کنیم که غالب جوانان مسلمان، فرهنگ و معارف اسلامی را به زبانی که می فهمند و آن زبان روزگارشان است دریافت نمی کنند. زیرا غالب مبلغان و دست اندرکاران امور فرهنگ اسلامی - جز اندکی - زبان عصر و روزگار خویش را درک نمی کنند و به زبان بیش از هزار سال پیش سخن می گویند. در حالی که جوانان با زبان دیگری می اندیشند و سخن می گویند. از پیامبر اسلام(ص) شنیده شد که گفتند: «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم؛ به ما پیامبران دستور داده شد تا به اندازه درک و عقل مردمان با آن سخن بگوییم.»

جوانان مسلمان به متفکران و روشنفکران مسلمانی نیاز دارند که زبان عصر خویش را می فهمند و می دانند که

چگونه شیوه ای را به کار گیرند که با چشم انداز آرمانی جوانان برای فهم اسلامی متناسب باشد و برای مشکلات عمومی و خصوصی اشان راه حل عرضه می کند و اسلام را در مقایسه با دیگر خاستگاههای فکری و دینی ناتوان نشان نمی دهد. جوامع اسلامی فاقد برنامه ریزی اجتماعی است. این جوامع بدون ضابطه و بی رویه از فرهنگهای دیگر چیزهایی را اقتباس می کند و در نتیجه انسانها و بویژه جوانان در این جوامع به لحاظ عادات و سنتها و روابط اجتماعی دچار سردرگمی و هرج و مرج اند.

برعکس در جوامع غربی بین شیوه تفکر غربی و شیوه زندگی غربی هماهنگی وجود دارد، به گونه ای که انسان غربی در وضع یگانگی بین شیوه فکر و شیوه زندگی به سر می برد. حتی تمامی اختراعات و ابداعات انجام شده در غرب با نیازهای مصرفی انسانها و روش زندگی غربی هماهنگ و همسو است. اما در جوامع اسلامی، ما چیزی را همراه با ضد آن یکجا می پذیریم و برمی گیریم. حتی ساختمانهای ما هم ترکیبی از مهندسی غربی و شرقی با هم است و معلوم نیست که خانه های ما به سبک شرقی است یا غربی. بلکه سبکی عجیب و بدترکیب «هم شرقی، هم غربی» دارد. می دانیم که نقشه های مهندسی جدید با ماهیت زندگی غربی - که به صورت مختلط است - سازگاری و هماهنگی دارد و با زندگی اسلامی که بنا بر اختلاط زنان و مردان ندارد، هماهنگ نیست. تصور می کنم که انسان مسلمان در زندگی اجتماعی اش، جز به صورتی ساده و ابتدایی، اسلام را تنفس نمی کند و طبیعی است که این وضع جوانان را در حیرت و سردرگمی فرو برد. در عرصه سیاست هم تاکنون خطوط کلی سیاسی بر اساس قاعده اسلام مطالعه و مشخص نشده است. ما اموری را از سبک سیاست غربی گرفته ایم و اموری را از سبک سیاست اسلامی. اما سیاست ما نه اسلامی مطلق و نه غربی مطلق و بلکه تلاش برای آمیختن این دو است. البته ما مخالف گرفتن چیزهایی از تمدنهای دیگر که متناسب با خطوط فکری و سیاسی ما باشد، نیستیم. اما شرایط این کار آن است که مسیر سیاسی برای ما روشن باشد.

مشکل دیگر مشکل بیکاری است که در بیشتر کشورهای اسلامی وجود دارد. مشکل اساسی دیگر مشکل جنسی است که جوانان مسلمان ما را تحت فشار قرار داده است و راه حل واقعی ای برای آن نمی یابند. زیرا به خاطر مشکلات اقتصادی و غیر اقتصادی توانایی ازدواج زودهنگام را ندارند و اگر در مذهب شیعه امامیه مسأله ازدواج موقت (صیغه) مطرح شده است، متأسفانه جوامع اسلامی آن را نمی پذیرند، زیرا دستگاه ها و نظامهایی که به آن اعتقاد دارند، نظم و نسقی بدان نداده اند و آن را به شکلی مقبول نهادینه نکرده اند که حق دو طرف محفوظ باشد.

بسیاری از ابزارها، شیوه ها و روابط تازه به محض طرح شدن و بروز یافتن از سوی جریان سنتی دینی مردود و محکوم می شود. اما به زودی همین عناصر جدید خود را بر زندگی و رفتارشان تحمیل می کند و به شیوه ای ناخودآگاه وارد زندگی اشان می شود. تحلیل شما در این باره چیست؟

مشکل بسیاری از سنتی ها این است که هر چیز جدیدی را رد می کنند و پذیرش آن را به معنی گمراهی می دانند، زیرا از تأثیر آن بر افکار و موقعیت خویش بیم دارند. اینان نمی خواهند در افکاری که وارث آن شده اند مناقشه کنند.

این گروه به محض برخورد با امور جدیدی که خود بدان خو نگرفته اند - مانند ورزش و شیوه های جدید تعلیم و تربیت - زبان به اعتراض می گشایند، زیرا فتح باب این امور را سبب انحراف می دانند. اینان حتی به خود اجازه نمی دهند که ابتدا این امور تازه را مطالعه و بررسی و ارزیابی کنند و ببینند که آیا این تازه ها اثر منفی دارند؟ آیا

چونان خطری اسلام را تهدید می کنند؟!

اینان گمان برده اند که چالش دیگران با هر امر قدیمی ای سبب ساقط شدن اینان می شود و از این رو هیچ چیز جدیدی را بر نمی تابند ...

آنان در پی ایجاد چیزهای جدید به جای امور قدیمی نیستند و می خواهند که سنتها همواره باقی بمانند. اما می دانیم که هر چیز جدیدی خود را بر واقعیت تحمیل و در آن امتداد می یابد، بویژه اگر آثار مثبتی داشته باشد. که آخر کار خود این مخالفان هم به استفاده از آن تن می دهند.

به یاد دارم که بیش از 40 سال پیش به قم رفته بودم و نزد دوستی بودم که رادیو داشت و ما اخبار را از رادیو گوش می کردیم. زنگ خانه به صدا در آمد. میزبان ما فوراً بلند شد و رادیو را برداشت و برد در جایی مخفی کرد. وی از آن می ترسید که کسی بفهمد او در خانه اش رادیو دارد! زمانی هم که سر و کله تلویزیون پیدا شد، بسیاری از فقها به حرمت تلویزیون فتوا دادند، ولی بعد دیدیم که چگونه رواج یافت.

ما همه برادرانمان در حوزه های علمیه و عالمان دینی را دعوت می کنیم که هر چیز تازه ای را مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار دهند و ابعاد مثبت و منفی آن را بشناسند و میزان موافقت و مخالفت آن را با شرع بسنجند و آنگاه بر مبنای این بررسیها، حکم صادر کنند.

گاه نیاز به آن است که فتوا به مثبت یا منفی بودن چیزی به صورت جزئی و موردی و مقید باشد و حکم و فتوا به صورت مطلق ندهیم تا در صورت تغییر شرایط و اوضاع، ناچار به تغییر فتوا نشویم و برای تغییر فتوا دچار مشکل نباشیم. من معتقدم رجالی در حوزه های علمیه هستند که به این شیوه فکر و عمل می کنند.

نظر شما در باره ماهواره چیست؟

ما معتقدیم که ماهیت ماهواره از دیگر امواج سرگردان در فضا (امواج تلویزیونی) که در بیشتر کشورهای عربی و اسلامی وجود دارد، تفاوتی ندارد. زیرا در همه آنها پخش برنامه های حلال و حرام امکان دارد. در همه این شبکه های فضایی، برنامه های سودمند و زیان بار هست. البته برخی از شبکه های ماهواره ای اختصاص به برنامه های مبتذل جنسی دارد که زیان بار است، اما در همین شبکه ها برنامه های علمی، فرهنگی و ورزشی سودمندی ارائه می شود.

بنابراین بسیار دشوار و بلکه غیر واقعی است که ماهواره را ممنوع کنیم. فتاوایی هم که در ممنوعیت و تحریم ماهواره صادر شده چندان عملی نیست. باید مردم را نسبت به سود و زیان ماهواره آگاه کرد تا خودشان با تشخیص درست، از برنامه های زیان بار اجتناب ورزند و به لحاظ روانی و شرعی این برنامه ها را بر خود ممنوع کنند.

امروزه در اجتماعات و جشنها، کف و سوت زدن نوعی ابزار احساسات است. اما برخی از متدینان، جوانان را بر این کار ملامت می کنند. نظر شما چیست؟

من می گویم که برخی افراد دوست ندارند که مردم خوشحال و شادمان باشند. کف و سوت زدن، امروزه روشی برای ابراز خوشحالی و خوشامدی از سخن یا شعر و یا موفقیت ورزشی است و تحت هیچ عنوان حرامی نمی گنجد و ما جوانان را نه تنها بر این کار سرزنش نمی کنیم بلکه تشویق هم می کنیم.

بی تردید موسیقی اثری نشاط آور و شادابی بخش بر نسل جوان دارد. آیا شما موسیقی را حرام می دانید؟ موسیقی حلال است مگر نوعی از موسیقی که تحریک کننده غریزه جنسی و زیان آور برای اعصاب باشد. اما در باره غنا نظر ما هم مانند نظر ملا محسن فیض کاشانی است که غنای حرام آن است که مشتمل بر کلام باطل باشد. با لحاظ اینکه هنگامی که موسیقی همراه کلام باطلی باشد، تأثیر کلام باطل را در روان عمیق تر می کند. اما اگر غنا همراه با کلام حقی باشد، مثلاً غنا در مناجات خدا، مدح پیامبر و امامان و غنا با اشعار عرفانی و سیاسی و حماسی حرام نیست. زیرا دلیلی بر حرمت غنا در این امور نداریم. زیرا دلایلی که بر حرمت غنا ذکر می شود، در باره سخن و کلمات باطل است. مثلاً این آیه قرآن: «و اجتنبوا قول الزور» (حج/30) «و از گفتار باطل اجتناب ورزید» باطل را به غنا تطبیق داده اند. یا این آیه: «و من الناس من یشتري لهو الحديث لیضلّ عن سبیل اللّٰه» (لقمان/6) «و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند.» کسانی که غنا را حرام می دانند به این آیه استدلال می کنند. اما باید پرسید آیا کسی که مدح پیامبر یا اشعار عرفانی و اخلاقی و سیاسی را با غنا می خواند، مردم را از راه خدا منحرف می کند؟ به یاد دارم که در یکی از دیدارهایم با امام خمینی (ره) که من در کنارشان نشسته بودم از ایشان همین سؤال را پرسیدم. ایشان پاسخ دادند که این موارد از مصادیق گمراه کردن از راه خدا و حرام نیست.

راز موفقیت شما در تربیت چندین نسل بر اساس آموزه های اسلام و رابطه صمیمی اتان با جوانان لبنان که به شدت به شما علاقه دارند چیست؟

شما در جهان به عنوان رهبر روحانی جنبش انقلابی حزب اللّٰه مشهور هستید. در نماز جمعه شما بیش از سی هزار نفر - که بیشتر آنها جوانان هستند - شرکت می کنند. جلسات تفسیر هفتگی شما هم بسیار گرم است. کمتر عالم دینی ای را می توان یافت که به اندازه شما در جذب جوانان کامیاب شده باشد. شما چه کرده اید؟ برخی می گویند که علت استقبال جوانان از شما این است که احکام دین را برایشان تسهیل کرده اید!

دوست دارم به این سؤال شما در دو بخش پاسخ دهم. اول اینکه در این مدت تقریباً 50 ساله از فعالیت فرهنگی - دینی ام تلاش کرده ام تا مردمی را که پیرامون من هستند درک کنم. شیوه تفکرشان را بفهمم. نقاط قوت و ضعفشان را بشناسم. شرایطی را که بر آنان احاطه یافته به دقت دریابم. از عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ای را که در آنان اثر می گذارد، آگاه شوم تا به گونه ای با آنان سخن گویم که گویی عضوی از خودشان هستم. همین الان هم حتی با کودکان می نشینم و همانند یک کودک با آنان سخن می گویم. با دختران جوان و پسران جوان به شیوه ای سخن می گویم که متوجه می شوند، اطلاع من از امورشان بیشتر از خودشان است. زیرا من بیشتر مجلات و روزنامه ها و حتی داستانهایی را که بر جوانان تأثیر می گذارد، مطالعه می کنم. هیچ گاه فکر نکرده ام که من بهتر از دیگران می فهمم. بلکه همواره بر خود لازم دانسته ام تا از دیگران بیاموزم. زیرا هر انسانی تجربه هایی دارد که دیگری ندارد. از این رو هر گاه با کسی همنشین می شوم خود را شاگرد او حساب می کنم و به تجربه ها و تفسیرها و تحلیل هایشان گوش می دهم، درست مانند اینکه کتابی را مطالعه می کنم.

معتقدم که توانسته ام در بسیاری از تجارب عملی ام کامیاب شوم، البته ادعای کامیابی در همه تجربه هایم را ندارم. زیرا من بر اساس فهمی که از مخاطبان دارم و به اندازه درکشان با آنان سخن می گویم. هیچ گاه برای

جذب کسی به اسلام، ذره ای از افکارم کوتاه نیامده ام بلکه از چیزهایی که بدان اعتقاد داشته ام به شکل روشن و ژک سخن گفته ام، البته به شیوه ای که وارد حوزه عقل انسانها شود. هنوز هم در تجربه های فرهنگی ام به زبان مردم حرف می زنم. من با شیعه و سنی و دروزی و مسیحی و کمونیست و ملی گرا نشست و برخاست دارم، چنانکه با مطبوعات اروپایی و امریکایی و روسی هم گفت و گو می کنم و احساس می کنم که آنان احساس بیگانگی با سخنانم نمی کنند، زیرا من به شیوه ای سخن می گویم که با فضای فکری ایشان سازگار است. روش اسلامی هم همین است.

اما به کسی که مرا به تسهیل و راحت گیری در فتاوی فقهی و تسامح در افکار متهم می کند، با کمال محبت می گویم: «هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین».

اگر من در موردی فتوایی راحت گیرانه داده ام و دیگران فتوا به تحریم داده اند، حاضرم بر سر آن بحث علمی و فقهی و اجتهادی کنم تا نظر خود را ثابت کنم. من شجاعت آن را دارم که در صورتی که از راهی بر من ثابت شود که خطا کرده ام، از نظر فقهی و فتوای خویش برگردم و تغییر فتوا دهم.

من معتقدم کسانی که به دنبال سخت تر کردن قیود شرعی هستند به روش قرآن که روش آسان گیری است، بی اعتنایی می کنند. قرآن می گوید: «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر؛ خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد.» و «ما جعل علیکم فی الدین من حرج؛ و بر شما در دین هیچ دشواری ای قرار نداده است.» و پیامبر اسلام اعلام می کند که: «اتیتکم بالشریعة السهلة السمحة؛ برایتان شریعتی سهل و آسان گیر آوردم.»

من معتقدم که این آیات و روایات گویای قواعد فقهی ای است که تکلیف بسیاری از مسایل را روشن می کند. چنانکه در قاعده لا حرج (نفی سختی و دشواری) و لا ضرر (نفی ضرر و زیان) معتقدم که در فتاوی خویش تحت تأثیر آگاهی ها، فرهنگ و اجتهاد خویش بوده ام و دیگران باید در این آرا و فتاوا مناقشه و بحث کنند و کلی گویی نکنند و تهمت نزنند. مشکل من این است که گرفتار جماعتی شده ام که بی آنکه بخوانند، فتوا صادر می کنند و بی آنکه تحقیق کنند دشنام و ناسزا می گویند. من آماده ام این ادعا را در باره هر آنچه که از دشنام دشنام گویان و تهمت تهمت زندگان دیدم، اثبات کنم. آنان علمی نیستند و خصمانه و عداوت جویانه عمل می کنند.